

حمایت‌های آقا مایه دلگرمی مان بود



بار که می‌خواندم، آن توصیه را در ذهنم مرور می‌کردم. برایم خیلی جالب بود که رهبر معظم انقلاب با آن همه مسئولیت، تا این حد به چنین جزئیاتی توجه دارند. یک خاطره جالب دیگر هم برایم اتفاق افتاد. یک بار سوره «جن» را تلاوت کردم و بعد خدمت ایشان رسیدم. وقتی نشستیم، با لیخنه گفتند: «به به! خستگی ام در رفت. خیلی عالی بود.» بعد که جلو رفتم تا دستشان را ببوسم، دستشان را پشت سرم بردند و سرم را بالا آوردند و چند بار حنجره‌ام را بوسیدند. آن لحظه واقعا متحیر شده بودم. اما برای من این رفتار نشانه همان توجه و تشویق ویژه‌ای بود که ایشان درباره قاریان قرآن داشتند.

خاطرات من از این دیدارها زیاد است. مثلاً یک بار سوره «تغابن» را خدمتشان خواندم. خیلی تشویق کردند و قبل از اینکه حتی سؤال‌هایم را مطرح کنم، باز هم پاسخ بسیاری از دغدغه‌های ذهنی‌ام را دادند. سال ۱۳۸۵ دوباره خدمتشان رسیدم. آن زمان مدتی بود با خودم فکر می‌کردم یک قاری قرآن تا چه سنی باید تلاوت کند. تصورم این بود که شاید تا حدود چهل سالگی باید خواند و بعد بیشتر سراغ مفاهیم و تفسیر رفت.

در ذهنم بود که این سؤال را از آقا بپرسم: آیا درست است که همه عمر را صرف تلاوت قرآن کنیم؟ اما هنوز سؤال را مطرح نکرده بودم که ایشان فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد هم سه انگشتشان را بالا آوردند و گفتند: «خواندن شما سه برابر جای رشد دارد. با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.»

یک بار دیگر هم در حیاط بیت، ایشان را دیدم. اشاره کردند که جلو بروم و گفتند: «من یک نکته به آقای مقدم گفته بودم به شما بگویند. نمی‌دانم به شما گفتند یا نه.» گفتم: بله آقا، گفتند و خیلی هم برایم مفید بود. بعد دوباره همان نکته را با حوصله برایم توضیح دادند و گفتند: «وقتی می‌خوانید، کمی عجله می‌کنید. با حوصله‌تر بخوانید.» وقتی گفتم عجله‌مان به علت این است که در محضر شما هستیم، فرمودند: «این حرف‌ها چیست؟! بنشینید راحت و با دقت بخوانید.» همین توجه به ریزه‌کاری‌ها برای من بسیار الهام‌بخش بود و همیشه در مسیر تلاوت قرآن به من انگیزه داده است.

آن جمله ایشان که گفتند «تلاوت را رها نکن و تا آخر ادامه بده» برای من بسیار راهگشا بود. در همان جلسه یکی از قاریان کشورمان هم تلاوت کرد و یک قاری مصری نیز حضور داشت. آن قاری مصری حرفی به من زد که هم باعث ناراحتی‌ام شد و هم انگیزه‌ام را چند برابر کرد. به من گفت: «شما هر قدر هم بالا بروید و حتی خیلی خوب بخوانید، باز هم تصور نکنید که می‌توانید مثل مصری‌ها قرآن بخوانید.» آن حرف هم دلم را سوزاند و هم انگیزه‌ای شد تا بیشتر تلاش کنم.

از طرفی، همیشه برایم جالب بود که رهبر معظم انقلاب چقدر با دقت و جدیت مسائل مختلف را دنبال می‌کنند. نگاه ایشان این بود که ایران باید در بسیاری از حوزه‌ها در قله قرار بگیرد؛ چه در حوزه نظامی، چه در پزشکی، چه در تولید علم و حتی در تلاوت قرآن. کشوری که سال‌ها پیش حتی توان تولید سیم خاردار نداشت، امروز در بسیاری از عرصه‌ها در میان قدرت‌های برتر قرار گرفته است. در حوزه قرآن نیز همین نگاه وجود داشت. ایشان معتقد بودند ایران توان این را دارد که در تلاوت قرآن به سطح بسیار بالایی برسد.

یکی از کارهای مهمی که در این مسیر انجام شد، تأسیس رادیو قرآن بود. این کار به قاریان ایرانی جرئت و اعتماد به نفس داد. بسیاری از قاریان خودشان به من گفته‌اند که رادیو قرآن نقش بزرگی در رسیدن آن‌ها به درجه استادی داشته است. آقا ساعت‌ها با قاریان می‌نشستند، درباره مسیر کار صحبت می‌کردند، الگوهای مناسب معرفی می‌کردند و جهت‌گیری‌ها را مشخص می‌کردند. اینکه یک رهبر پنج ساعت در جلسه‌ای بنشیند و درباره اهمیت تلاوت قرآن صحبت کند، خودش نشان‌دهنده توجه ویژه ایشان به این موضوع است.

حتی در جزئیات هم دقت داشتند. بارها پیش آمده بود که اگر تلاوت خوبی از یک قاری در رادیو یا تلویزیون پخش می‌شد، از دفتر ایشان همان لحظه تماس می‌گرفتند و تشویق می‌کردند. گاهی حتی نکته‌های فنی تلاوت را هم گوشزد می‌کردند.

یادم هست یک بار از دفتر تماس گرفتند و گفتند آقا تلاوت شما را شنیده‌اند و فرموده‌اند اگر فلان نکته را رعایت کنید، بهتر می‌شود. وقتی آن نکته را شنیدم، دیدم دقیقا یکی از ضعف‌های تلاوت‌ام است. بعد از آن هر

سال‌ها پیش در یکی از دیدارهایی که برای تلاوت قرآن خدمت رهبر معظم انقلاب رسیده بودم، اتفاقی افتاد که نگاهم به تلاوت قرآن را عمیق‌تر کرد. در همان سال‌ها جمله‌ای هم از یک قاری مصری شنیدم که حرفش در یک محفل انس با قرآن تأثیر زیادی روی من گذاشت و باعث شد اهمیت تلاوت قرآن را بیشتر درک کنم.

آن زمان به فضای تلاوت در کشور مصر هم توجه داشتم. یادم هست حدود سال ۱۳۸۲ مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌های مصر می‌خواندم که در آن نوشته بود کم‌کم برای برخی قاریان قرآن، برند ماشین‌ها و ساعت‌هایشان اهمیت پیدا کرده است. وقتی آن مطلب را می‌خواندم، با خودم فکر می‌کردم که چطور ممکن است چنین فضایی در میان قاریان شکل بگیرد. آن زمان حتی تصور هم نمی‌کردم که روزی ممکن است نشانه‌هایی از این وضعیت در کشور خودمان هم دیده شود.

واقعیت این است که یکی از دلایل رشد قاریان مصری در گذشته، انگیزه‌های بسیار قوی‌ای بود که داشتند. مادر کشور خودمان هم نمونه‌ای از این انگیزه‌آفرینی را در دوران امام خمینی (ره) دیدیم؛ اینکه چگونه در میان جوانان شور و انگیزه ایجاد شد. به همین دلیل همیشه با خودم فکر می‌کنم فضا و محیط بسیار مهم است؛ فضایی که می‌تواند آدم‌ها را بزرگ کند یا برعکس آن‌ها را کوچک نگه دارد. اگر درست عمل کنیم، می‌توانیم ذهن بچه‌ها را طوری تربیت کنیم که اصل تلاوت قرآن برایشان مهم باشد، اما اگر مراقب نباشیم، ممکن است درگیر رقابت‌های کاذب شوند و سر مسائل کوچک با هم اختلاف پیدا کنند.

چند سال پیش دوره‌ای در زندگی‌ام پیش آمد که درباره تلاوت قرآن دچار تردید شدم. با خودم فکر می‌کردم چرا باید این قدر وقت صرف تلاوت کنم. حتی گاهی به این فکر می‌کردم که اگر روزی در آن دنیا از من بپرسند چرا بیشتر به مفاهیم قرآن نپرداختی، چه پاسخی خواهم داشت. آن زمان کمی بیش از سی سال سن داشتم و این سؤال‌ها مدتی در ذهنم بود، تا اینکه اوایل دهه ۸۰ برای تلاوت قرآن خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم. در ذهنم دو سؤال داشتم؛ یکی اینکه آیا تلاوت‌م واقعا معنا محور است یا نه، و دیگر اینکه آیا از مقامات موسیقایی در تلاوت درست استفاده می‌کنم یا نه. پس از تلاوت، وقتی خدمت آقا رسیدم، پیش از اینکه حتی سؤال‌هایم را مطرح کنم، ایشان طوری صحبت کردند که انگار دقیقا از دغدغه‌های ذهنی من خبر دارند. فرمودند: «خیلی خوب و با معنا می‌خوانی و از مقامات هم خوب استفاده می‌کنی.» همان لحظه احساس کردم بخشی از تردیدهای ذهنی‌ام برطرف شد.

مدتی بعد دوباره توفیق دیدار با ایشان برایم پیش آمد. آن بار هم پس از تلاوت، هنوز آن تردیدها تا حدی در ذهنم بود. آقا رو به من کردند و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، مبدا تلاوت قرآن را رها کنی.» این جمله برای من خیلی مهم و تأثیرگذار بود.

راستش آن روز یک خواسته کوچک هم در دلم داشتم؛ دوست داشتم از ایشان یک انگشتر یادگاری بگیرم. وقتی ایشان درباره تلاوت‌م صحبت می‌کردند، نگاه من ناخودآگاه به انگشترهای دستشان می‌افتاد. در همان صحبت‌ها فرمودند که تلاوت من سه برابر جای پیشرفت دارد. من هم به شوخی گفتم: «آقا، شما از ما تعریف می‌کنید، اما صله‌ای چیزی هم به ما نمی‌دهید!» ایشان لیخنه زدند و گفتند: «یک انگشتر به شما می‌دهم.» البته همان جلسه انگشتر را ندادند. اما حدود یک هفته بعد انگشتری را که سال‌ها با آن نماز خوانده بودند، برای من فرستادند.

